

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

محمد جعفری*

۲۲ سپتمبر ۲۰۱۷

ولایت فقیه، بدعت و فرعونیت به نام دین



مقدمه

عشق و پرستش که تنها مختص خداوند یگانه است، به صورت واقعی و خالص فقط از نهاد انسان آزاد و مستقل بر می آید. با بیگانه شدن انسان از فطرت آزاد و مستقل خویش، پرستش قدرت و نمادهای مختلف آن جایگزین پرستش خدای یگانه می شود و عدل و داد که از ویژگی انسان آزاد و مستقل است به نابرابری و ظلم و ستم تبدیل می گردد. وجود این پدیده اجتماعی، از مهم ترین نشانه های به وجود آمدن شرک و پرستش قدرت و نمادهای مختلف آن در ابعاد و انواع گوناگون آن در جوامع بشری است.

نظر به این که حذف دین، به معنای دینی که منطبق با فطرت آزاد عشق و پرستش خدای یگانه است، از جوامع بشری امری محال و تخیلی است، لاجرم به میزانی که انسانها به فطرت آزاد خویش بازگردند، به همان میزان دین به بیان آزادی نزدیک می شود و به همان میزان از قدرت و نمادهای مختلف آن و یا از کارکرد مشروعیت بخشی به آن فاصله می گیرد. این تصور که چون در غرب دین از دولت جدا شده و کلیسا و مسیحیت کار خود را می کند و دولت کار خود را و در اثر این جدائی، آزادی انسان و به تبع آن استقلال و رشد واقعی وی میسر گشته است، بخشی از واقعیت و حقیقت را در بر می گیرد و در آنجا نیز چون اساس دین بر قدرت تعریف می شود، اینک کاملاً مشهود است، که انسان در غرب نیز به یک موجود کنترل شده که تمام حرکات و سکناتش و حتی این که تمامی عمرش را چگونه به سر ببرد و چه بسازد و چه به دست آورد، کم کم تحت کنترل در می آید و روز به روز از همین آزادی محدودش کاسته می گردد و به مرور انسان را به دو دسته برده فکری و برده عملی نمادهای مختلف قدرت تبدیل می کنند و بنا

به فراخور حال، دسته اول را به نوعی فربه و مشغول می کنند که هم بهتر بتوانند در محدوده های مشخص فکری، اندیشه و توان خود را به کار اندازند و هم دسته دوم را به کار گیرند تا فرآورده دسته اول را به اجراء بگذارند. بنا بر این در غرب هم تا کلیسا و مسیحیت بیان آزادی نگرده، نه تنها آزادی به دست نخواهد آمد، بلکه آزادی محدود به دست آمده را روز به روز از دست می دهد و به نام دین، به دولت در اجرای گسترش دو دسته برده فوق مشروعیت می بخشد و لاجرم دین و دولت هر دو با وجود جدائی از یکدیگر، در بیان پرستش انواع و اقسام نمادهای قدرت، روز به روز به هم نزدیکتر می گردند.

کسانی که فکر می کنند با حذف دین از جوامع، آزادی انسانها محقق می گردد، به نظر من هم در شناخت دین و هم انسان به کجراه رفته اند و با تجربه گرفتن از تاریخ، باید بدانند که حذف کردن دین از جوامع، امر تجربه شده غیرممکن در طول تاریخ است و باز بنا به تجربه تاریخی، در هر زمان که کوشش برای حذف دین به عمل آمده است، جز این که ضایعه ای بر ضایعات بشر افزوده، نتیجه دیگری به بار نیاورده است. بنابراین هر چه کوشش شود که دین به جایگاه و رسالت اصلی خویش که بیان آزادی و ساختن جامعه ای آزاد و مستقل و منطبق بر فطرت انسان است، بازگردانده شود، باز هم کم است. بدون شك در جوامع آزاد و مستقل است که پرستش قدرت و نمادهای مختلف آن به سمت از بین رفتن میل می کند و همه جوامع آماده تسلیم امر خداوند - که بازگشت به آزادی و حقوق ذاتی و داشتن اختیار سرنوشت است - گردند و انسان از بند انواع بندگی ها رها شود، زمینه اش کم کم فراهم می گردد.

به منظور باز کردن بحث و طرح مسأله اصلی، گرده ای از خلقت انسان و آزادی و اختیار وی نسبت به سرنوشت خویش حائز کمال اهمیت است: خداوند، داستان آفرینش را برای ملائکه توضیح می دهد و به فرشتگان می گوید که قصد دارد، او را بر روی زمین خلیفه خود قرار دهد "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" (۱)، فرشتگان می پرسند، آیا می خواهی کسی را خلیفه گردانی که در زمین فساد کند و خونها بریزد؟ خداوند به آنها پاسخ می دهد، آنچه را من می دانم، شما نمی دانید. (۲)

سر انجام، خداوند انسان را با استعداد خلیفه الهی آفرید. اما از آنجا که انسان باید با آزادی و اختیار صبرورث کند تا خلیفه الله بشود، لازم آمد که خداوند به او استعداد گناهکاری و تقوا پیشگی ببخشد تا آزادانه و با اختیار، خلیفه الله شدن را با رنج و تلاش خود طی کند و خداوند نیز او را چنان آفرید که "فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا" (۳)، پس "استعداد گناهکاری و تقوا را به او بخشید" و یا "گناهکاری و تقوا را به او الهام کرد." (که دو جمله فوق یک مفهوم را می رساند و آن هم داشتن استعداد و توانایی به فجور و تقوا است.) اما خداوند به این انسان مختار و آزاد انداز و هشدار داد و به او گفت: تو در بهشت نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى (طه/۱۱۸) و در آنجا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده (وَ أَنْتَ لَا تَطْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى (طه/۱۱۹)). اما از غفلت و فراموشی عمل خود مواظب باش! که غفلت کردن، موجب عصیان پرودگار و زشتی را پدید می آورد. و بدان که این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است. زنهار شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی. فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوُّكَ وَ لِرِجْكَ فَلَا يَخْرِيكَ مِّنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (طه/۱۱۷) پس آدم بر اثر وسوسه شیطان که در صورت عمل کردن جاودانگی و ملکی دائمی خواهد یافت، فَوَسَّسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبْلَى (طه/۱۲۰) آدم مختار و آزاد در اثر وسوسه جاودانگی و داشتن ملکی دائمی، اغوا شد و به خداوند عصیان ورزید وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱) و به محض این که در اثر وسوسه شیطان از درخت عصیان خوردند «فَأَكَلَا مِنْهَا»، در آغازین روزهای آفرینش، زشتی عملشان که عصیان خداوند بود برشان آشکار گشت «فَبَدَّتْ لَهَا سُوءُ عُثْمَا» پس گفتند خداوند! ما به خود ظلم کردیم و اگر بر ما نبخشانی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود. قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا

أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنُكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (اعراف/۲۳) پس توبه کردند و خداوند بر آنها ببخشد « قَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى » (طه/۱۲۲) اما نتیجه عمل آدم و همسرش که بر اثر داشتن آزادی و اختیار، به آن دست زده بودند، باید می دیدند که فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (زلزال/۷) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال/۸) که نتیجه این عصیان و اغفالی که در بهشت به آن دست زدند، خروج از آنجا بود. « قَالَ اهْبِطُوا... » (اعراف/۲۴) .

خداوند بعد از آفرینش چنان آدمی با استعدادهای متضاد و گوناگون بنا به نص صریح قرآن و گفته علی (ع) که « آدم را در بهشت سکونت داد و غذای وی را در آنجا فراهم آورد و او را به آنچه از آن منع فرمود اشارت کرد و آگاه ساخت که اگر به آن اقدام کند، در معرض معصیت خدا قرار خواهد گرفت و خود را در پیشگاه او به خطر خواهد انداخت. اما آدم (ع) به کاری که خدا نهی فرموده بود، به اراده و اختیار اقدام کرد. خدا پس از توبه، او را به زمین فرود آورد تا زمین خدا را به نسل او آبادان سازد. و به سبب او حجت خدای را بر بندگانش بر پای دارد. « (۴) تا در این آخرین مراتب نزول هستی، در این کره خاکی و با آن استعداد خلیفه الهی شدن، حرکت خود را شروع کند و با آزادی و اختیار و تمام کردن حجت خداوند بر او، صیورورت جانشین شدن را به پیماید و یا این که در همان کره خاکی و در همان سرایشی نزول و در اسفل سافلین بماند و به جای خلیفه خدا شدن، به جهنم ستمکاران، جباران واصل گردد که خداوند فرمود:

" لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ " (۵)، « ما انسان را به زیباترین و والاترین صورت در عرصه خلقت آفریدیم»، " ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ " (۶)، « سپس او را به فرود فرودین [اسفل سافلین] باز گردانیدیم » تا این انسان و با استعداد و یا الهام تقوا و فجور صیورورت خلیفه شدن یا به جهنم ستمکاران و جباران در آمدن را با آزادی و اختیار انتخاب کند و در این دو سرنوشت، کسانی که به قله رفیع خلیفه شدن خدا در زمین صعود می کنند، ایشان راست مزد بی پایان و چه پاداش و مزدی عظیم تر از خلیفه خدا شدن است و در جوار قرب او به حیات ابدی ادامه دادن است؟

دو سرنوشت فوق زمانی متصور است و واقعیت پیدا می کند که انسان با آزادی و اختیار و علم داشتن، یکی از دو راه را انتخاب کند و الا اگر اجبار و اکراهی در کار باشد، بهشت و جهنم، نیکو کاری و ستمکاری، عدالت و شقاوت، جباریت و حریت فلسفه وجودی خود را از دست می دهد و بر انسان مجبور عسر و حرجی نیست. بدین لحاظ است که خداوند به بشر خطاب می کند: " وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا " از آنچه بدان علم نداری پیروی مکن و در آن ممان. همانا گوش و چشم و دل، همه و همه مسئولند. " (۷)

فلسفه وجودی بهشت و جهنم، عقاب و ثواب، بر وجود آزادی و اختیار انسان نهفته است. زیرا انسان مجبور و محصور، به هر کدام از آن دو سرنوشت که رو کند، چون خود آن را اختیار نکرده و به اجبار بدان تن داده است، نه عقابی و نه ثوابی در پی دارد. امام علی (ع) به صراحت می فرمایند، اگر چنین بود، " هر آینه پاداش و کیفر بیهوده بود و نوید و بیم بیجا می نمود. خدای پاک بندگان را به اختیار و آزادی عمل فرمان داد، و با بیم دادن، از کارهای ناروا باز داشت، و به کار آسان مکلف ساخت. و بکار دشوار و انداخت و اندک کار نیکویشان را پاداش بزرگ عطا فرمود و بندگان را از روی ناگزیری به سرکشی برنمیگیخت و به ناخواه به فرمانی و انداخت و بیمبران را به بازیچه نفرستاد و کتابهای [آسمانی] را بیهوده بر بندگان فرو نفرستاد" (۸)

لاجرم، انسان باید به سرانجام آن دو سرنوشت آگاه باشد و حجت نیز بر او تمام شده باشد، وسائل و استعداد و امکانات هر کدام از آن دو مسیر و هدف را در اختیار داشته باشد، آزاد و مختار نیز باشد، تا با آزادی و اختیار هر کدام از دو سرنوشت را که اختیار کرد، منطقاً منتظر آنچه که دست‌آورد خودش بوده است بتواند باشد و الا بر انسان بی اختیار و مجبور چه مجازات و یا پاداشی تعلق می گیرد؟

انسانی که در این کره خاکی زندگی می کند، باید از امکانات و استعداد خود و زمینی که در آن زندگی می کند، بهره بگیرد تا بتواند به سمت یکی از دو سرنوشتی که در انتظار اوست، به حرکت خود ادامه بدهد، ضرورتاً برای تداوم حیات و اداره سرنوشت خود باید اختیار چگونگی اداره آن را خود در دست داشته باشد و خود به آن سامان و سازمان بدهد. هنگامی که بحث از تداوم حیات، چگونه زیستن و چگونه سامان و سازمان دادن اداره زندگی سخن به میان می آید، بحث از رابطه دین و دولت - که به نوعی سازمانده امور زندگی است- و چگونگی آن نیز به میان می آید و به همین علت است که:

پرسش از رابطه دین و دولت و چگونگی آن در تاریخ اندیشه همواره - بر اثر غفلت خود مردم از آزادی و اختیار و حقوق ذاتی خویش- پرسش دشواری بوده است زیرا در طول تاریخ، حکومت‌های دین ستیز، دین را که بیان آزادی است، جهت تحکیم و مشروعیت بخشیدن به حکومت‌های خودکامه خویش، با کمک متولیان دین فروش، به بیان قدرت تبدیل کرده اند و یا این که متولیان قدرت پرست دین، خود مستقیم و با قدرت خودکامه، به نام حکومت خدا و دین بر مردم حکومت رانده و می رانند و این عارضه چنان استمرار پیدا کرده و در نسلها از پی نسلها، چنان ریشه دوانیده که این بیماری به صورت یک اصل مسلم در آمده است و به قول معروف، دامنه شرع اقدس چنان وسیع شده است که برای هر جرم و جنایتی، مشروعیت و توجیهی دینی تراشیده اند:

رشوت را به حق و حساب و جعاله، ربا را به خرید و فروش، شکنجه و انواع و اقسام آن را به تعزیر، غارت بیت المال و اموال عمومی را به مالکیت، رانت خواری و سوء استفاده از اموال عمومی را به بهره گیری از استعداد و توانائی، بی عدالتی و ظلم و ستم را به خواست خداوند و اراده و مشیت وی، دروغگوئی و کذابیت را به مصلحت، دورویی و دوگوئی را به تقیه و توریه و... تبدیل کرده اند و متأسفانه همه اینها برای غالب مردم به صورت امری عادی و ضروری در آمده است.

بنابر این، تا زمانی که مشکل فوق حل نشود و یا خوانائی لازم را پیدا نکند، بشر به جای دستیابی به آزادی و استقلال و حاکم بر سرنوشت خویش، همچنان به دنبال سراب می دود. کوشش این تحقیق براین است که تا جای ممکن به روشن کردن رسالت دین و دولت و نقش اساسی هر کدام از این دو و چگونگی رابطه هر دو، در جوامع انسانی از نگاه درون دینی، بپردازد.

به نظر می رسد که مهمترین معضل دولت مردم سالار، در کشورهای اسلامی نظیر ایران، مشخص نبودن رابطه دین، دولت و مردم است. باید از پیش چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی روشن شود که دولت با دین مردم چه رابطه ای می تواند و یا باید داشته باشد و نقش هر دو بنیاد دین و دولت نسبت به یک دیگر چیست؟

به شرحی که در این تحقیق مطالعه خواهید کرد، اصلی ترین رسالت سلسله ادیان الهی (توحیدی) واقف کردن و برگرداندن انسان به فطرت آزاد خود که در نتیجه آن رها شدن بشر از پرستش نماد های مختلف قدرت و از بندگی انسان در برابر انسان به پرستش خدای یگانه است. اما دین های توحیدی در سیر تحول خود توسط متولیان از خود بیگانه، از ماهیت و هدف اصلی خویش خارج گشته و به قدرت و پرستش آن تبدیل شده و یا به صاحبان قدرت مشروعیت بخشیده و بدینسان در قدرت به نام دین سهیم گردیده و یا خود تمام عیار قدرت را به دست گرفته اند.

این تغییر و تبدیل با شدت و ضعف، همچنان ادامه داشته و تا زمانی که ادیان از دست متولیان قدرت پرست خارج نشود و به فطرت و رسالت خود که توضیح بیان آزادی و حقمنداری است تبدیل نشود، قدرت و نمادهای مختلف آن از جوامع رخت برنخواهند بست و آزادی و استقلال به معنای درست کلمه و نه صوری، امری موهوم و غیر قابل تحقق است.

نظر به این که خوشبختانه بین تمام مسلمین از هر فرقه و گروهی، اولین و اصلی ترین سند مورد قبول همه آنان قرآن است و با توجه به نص صریح قرآن و حدیث نبوی که در موقع اختلاف برای رفع آن به قرآن مراجعه کنید و به ویژه شیعه و بر اساس فرموده امام جعفر صادق (ع) که فرمود: هر حدیثی که به نام ما عنوان کردند و آن را مخالف قرآن یافتید آن را به دیوار بزنید "فضریبه علی الجدار" (۹)، باید به سراغ قرآن رفت و وظیفه پیامبران و رسالت آنان را در قرآن جست و جو کرد و دید خداوند چه وظایفی را برای رسولان خود تعیین فرموده است؟ بر اساس نص صریح قرآن پیامبران به طور اعم و پیامبر عظیم الشان اسلام به طور اخص چه وظیفه و رسالتی داشته است؟ امامت چه نوع منصبی است و چه رابطه ای با رسالت دارد؟

مهمتر از همه این که آیا با توجه به نص صریح قرآن، اداره امور مردم را خداوند جزئی از وظایف رسالت و امامت قرار داده است یعنی از وظایف رسول اکرم (ص) و امام تشکیل حکومت نیز بوده است یا خیر؟

و اگر ملاحظه شد که قرآن تشکیل حکومت را جزء وظایف رسول و امام قرار نداده است به عبارت دیگر تشکیل حکومت و پذیرش مسؤلیت اداره امور زندگی مردم جزئی از وظایف رسالت و امامت نیست، بایسته است به این مسأله پرداخته گردد، پس چرا پیامبر عظیم الشان حکومت شورائی بازی را بنیاد نهاد و یا حضرت علی (ع) جهت تدویم حکومت شورائی که پیامبر بنیاد نهاده بود، به عنوان خلیفه چهارم، زمام امور مردم را به عهده گرفت؟

در اینجا لازم است که این مسأله اساسی نیز مورد توجه قرار بگیرد که با توجه به این که نبی اکرم (ص) و حضرت علی (ع)، علاوه بر این که پیامبر و امام مسلمین بودند، در برهه ای از زمان، زمام امور مردم را نیز به عهده گرفته اند و در حقیقت رئیس دولتی بوده اند، با آزادی و حق تعیین سرنوشت و حقوق مردم چه برخوردی داشته اند و یا به عبارت دقیقتر آیا در متن مرکزی اسلام یعنی قرآن و با توجه به این که پیامبر اکرم (ص) و امام علی که عاملان به قرآن و مجری پیامهای آن بوده اند و زمام امور مردم را نیز به عهده داشته اند، آزادی، استقلال، رشد و حق تعیین سرنوشت مردم را به دست خود ملحوظ داشته اند یا خیر؟ و یا بایسته است که ما اسلام را در زمان حاضر با آزادی و رشد به نوعی تطبیق بدهیم؟ از دید من، دین به طور اعم و اسلام به طور اخص بیان آزادی، استقلال و رشد است؟ و اگر اینچنین است، این سؤال مطرح است که چرا با وجودی که اسلام بیان آزادی و رشد است، پس چرا مسلمانان درگیر دیکتاتوری و استبداد و حکومتهای خودکامه و جبار هستند؟ و مردم گاه به عنوان حکومت دینی و خدائی تبعیت از آنان را گردن نهاده اند و حتی کسانی که ظاهراً نفعی هم در آن حکومت ندارند، به درست بودن و توجیه آن می پردازند؟

از همه اینها گذشته، چرا با وجودی که مسلمانان سلسله حکومتهای دین ستیز، به نام دین و خلیفه رسول خدا و امیر مؤمنان و دیگر تجربه های تاریخی را به خود دیده اند، و اجماع علمای شیعه، از ابتداء تا به امروز همه، به جز چند استثناء بالاتفاق مخالف ولایت فقیه به عنوان در دست گرفتن زمام امور زندگی مردم بوده اند. به قول به حق مرحوم نائینی، جهل مردم است که آزادی و حقوق خدادادی خویش را فراموش می کنند و آن را در اختیار غاصبان آن می گذارند: "به واسطه جهل است که انسان بیچاره آزادی خدادادی و مساواتش را در جمیع امور باجابر و غاصبان حریت و حقوق ملیه را رأساً فراموش و به دست خود رقیبتشان را به گردن می گذارد، بلکه این اعظم مواهب و نعم الهیه عزاسمه و اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام را موهوم می شمارد" (۱۰) آقای خمینی نیز از جهل مردم به آزادی و حقوق خدادادی خویش و زور و قدرت استفاده کرده و ولایت فقیه را مطرح و تحت نام خدا و رسول و امام و به نیابت از خدا و رسول و امام، ولایت فقیه و آن هم مطلقه اش را بر مردم حاکم گردانید و برای حفظ قدرت از هیچ چیزی فروگذار نکرد تا جایی که وقتی آقای خامنه ای رهبر فعلی جمهوری اسلامی، در مقام ریاست جمهوری در ۱۱

دیماه [جدی] ۱۳۶۶، در توضیح فتوای آقای خمینی گفت: "...آن شرطی که در چهار چوب احکام اسلام پذیرفته شده است، اسلامی و نه فراتر از آن" (۱۱).

یعنی این که قدرت ولایت فقیه هم نا محدود نیست. آقای خمینی سخت بر او تاخت و گفت: "ولایت فقیه را نشناخته ای" (۱۲) و هنگامی که آقای خامنه ای توبه کرد و گفت بله حق با شما است. آقای خمینی در پاسخ به ایشان گفت: "در بین دوستان و متعهدان به اسلام، از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می دهید." (۱۳) و آقای خمینی به شرحی که در فصل یازدهم «ولایت فقیه چه صیغه ای است؟»، این تحقیق مطالعه خواهید کرد، ولایت فقیه و مطلقه فقیه که با متن اسلام در تضاد آشکار است و نه پایه قرآنی، نه پایه اجماعی، نه پایه عرفی، نه پایه فقهی و نه پایه عقلی دارد را بر مردم تحمیل کرد.

در این تحقیق من در صدد اثبات فلسفی و یا غیر فلسفی و تئوریزه کردن هیچ مسأله ای نیستم، بلکه کوشش بر این است که آنچه در طول تاریخ، در جوامع جریان داشته و مردم با آن روبه رو بوده اند، و عقل و منطق و ادیان الهی نیز بر آن صحه گذاشته اند را با زبانی ساده و قابل فهم عموم، آن را توضیح بدهم. حقیقت آن است که جوامع در طول تاریخ با دو منشاء و یا سرچشمه نیرو مواجه بوده و هستند:

منشاء دینی و یا سرچشمه دین

منشاء مردمی و یا سرچشمه مردم

این دو منبع یا منشاء و یا سرچشمه نیرو در جامعه پایه پای هم پیش می روند و جامعه را به رشد و آزادی و استقلال هدایت می کنند. اگر چه این دو منشاء با هم روابطی دارند. اما هر کدام از آن دو مستقل و جدای از هم هستند و هر کدام در جامعه جایگاه و رسالت ویژه خود را دارند. قلمروها و وظایف هر کدام از این دو منبع اگر واضح ترسیم نشده باشد، این دو، در امور یکدیگر تداخل کرده و یا گاه با هم در می آمیزند و در نتیجه هر دو به صورت تمرکز قواء و به مثابه قدرت سلطه گر در می آیند و با هم متحداً بیان قدرت می شوند. در صورتی که هر کدام به راه و رسالت واقعی خویش پیش بروند، می توانند در تصحیح یک دیگر در صورت انحراف بکوشند و یا در تندرستی ها یکدیگر را متعادل سازند و جامعه را در خط متعادل و پرهیز از هر افراط و تفریطی به پیش برانند.

نظر به این که اسلام خاتم ادیان و رسول اکرم (ص) خاتم رسولان است و پیامبر قبل از رسول اکرم حضرت عیسی (ع) بوده است و علمای رسمی مسیحیت بیش از ۸ قرن به نام دین حضرت مسیح و خدا، حکومت خودکامه ای را بر مردم تحمیل کردند و در حقیقت تشکیل حکومت مطلقه دینی دادند و به اشاعه و جا انداختن فرهنگ قدرت پرستی در جهان پرداختند، و باز با توجه به این که فرهنگ سیال است و از جامعه ای به جامعه دیگر سرایت می کند و به ویژه فرهنگ غالب در هر زمان، محتوای خود را کم و زیاد بر دیگران غلبه می دهد، سؤال این است که آیا آقای خمینی ولایت مطلقه فقیه را از کلیسا به ارث برده است و یا خیر؟ این مسأله از خواص قدرت و کسانی است که می خواهند به نمایندگی از قدرت بر مردم حکومت برانند؟ تشکیل ولایت فقیه به دست آقای خمینی، بدین معنی نیست که آقای خمینی ولایت فقیه را از کلیسا اخذ کرده است، اما بدین معنی هست که وقتی هدف دستیابی به قدرت باشد و امکانات نیز یار گردد، کار به همان نتیجه خواهد رسید و هر دیکتاتوری به فراخور حال و وضعیتی که دارد، تئوری مناسبی برای قدرت خودکامه اش خواهد ساخت و یا برایش خواهند ساخت. در این پژوهش، مسائل زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

• ولایت فقیه مسیحانی در یک نگاه.

- هدف از ارسال رسل
- هدف رسالت از منظر قسط و عدل
- امور نهی شده بر پیامبران در قرآن
- حدود اختیارات پیامبر و رسالت در قرآن.
- رسالت و نبوت از دیدگاه حضرت علی (ع)
- چگونگی پذیرش زعامت مسلمین به وسیله حضرت رسول (ص).
- نقش و وظایف امامت و رابطه اش با رسالت.
- موانع ایجاد شده در مسیر خلافت علی
- پذیرش خلافت یا رهبری سیاسی از نگاه علی
- علی و حکومت‌های آزادیخواه این عصر.
- ولایت فقیه چگونه صیغه ای است؟
- مقایسه دو دیدگاه مختلف در نفی ولایت فقیه
- نقد مبانی فقهی حکومت اسلامی، از آیت الله منتظری

در فصول مختلف این تحقیق به تشریح و توضیح هر کدام از عنوان های فوق و مسائل مختلف اطراف آن در حد استعداد و بضاعت مزجات خواهد پرداخت. اگر مسائل فوق در این نوشته روشنی و زلالی لازم را برای خوانندگان در بر داشته باشد و یا توانسته باشد آنچه را که در خلال متون عیدیه ای که مطالعه شده و استنتاج کرده ام به دیگران منتقل کنم، خود را در این کار موفق می دانم و توفیق همه از اوست.

* - مدیر مسؤل روزنامه انقلاب اسلامی در دوران ریاست جمهوری بنی صدر

یادداشتها و نمایه:

فصل اول

- ۱- قرآن، سوره بقره، آیه ۳۰
- ۲- همان سند
- ۳- قرآن، سوره شمس، آیه ۸
- ۴- نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، قسمت اول، خطبه ۹۱، ص ۳۳۹ و ۳۴۱
- ۵- قرآن، سوره تین، آیه ۴
- ۶- همان سوره، آیه ۵
- ۷- قرآن، سوره اسری، آیه ۳۶.
- ۸- نهج البلاغه، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، بخش دوم و سوم، سخنان حکمت آموز ۷۸، ص ۳۲۳ و ۳۲۳.
- ۹- حدیث از امام جعفر صادق (ع) اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب الاخذ باسنه و شواهد الکتاب حدیث ۱ تا ۶
- ۱۰- تنبیه الامه و تنزیه الملة، ص ۱۰۷.
- ۱۱- کیهان، شنبه ۱۲ دی [جدی] ۱۳۶۶، شماره ۱۴۰۸، ص ۱۸، نماز جمعه آقای خامنه ای
- ۱۲- نامه آقای خمینی، مؤرخ ۱۶/۱۰/۱۳۶۶، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰،
- ۱۳- همان سند، ص ۱۷۳